

## کاروان سیام

روابط دوستی کشور سیام با ایران در عهد شاه سلیمان صفوی

کشور سیام که اکنون پایتخت آن «بن کاک» است در مغرب هندوچین فرانسه واقع و دارای چهار استان و ۱۵۸۱۸۰۰۰ نفر جمعیت میباشد سابقاً بنام «موانکتی» نیز معروف بود و از سال ۱۹۲۵ نام آن تایلد گردید. در ۱۹۴۱ ژاپون آنرا تصرف کرد و در سال ۱۹۴۷ پس از شکست ژاپن استقلال یافت «فومی فون آدولت» پادشاه آنجا شد.

پادشاه سیام حاجی سلیم نامی را بسفارت با تحف و هدایا بدربار شاه سلیمان روانه ساخت حاجی سلیم پس از انجام این مأموریت بسیام بازگشت و چون مأموریت خود را موافق قواعد ایلچی گری انجام نداده بود مورد غضب پادشاه سیام واقع شد و او را بجزیره‌ئی تبعید کردند.

شاه سلیمان مانند اجداد خود بایجاد روابط دوستی با سایر ممالک اهمیت میداد بدین مناسبت در سال ۱۰۹۷ هیئتی را از اعیان دربار تعیین کرد و با تحف و

چو رفت آنکه بد نور چشم و قوت قلبم

دگر زمانه و عیش زمانه رفت ز یادم

سؤال سال وفاتش خرد نمود بگفتم

بخاک پای جوادین سرا سپرد جوادم

۱۲۹

### در تاریخ سرای تجارتی

بر این بنای مقررش نوشته کاتب قدرت

که این سرای مبارک بود برای تجارت

ز پیر عقل بجستم چو سال تاریخش

ز روی صدق بگفتا زهی سرای تجارت

۱۲۹۷

### در تاریخ وفات مرحوم شیخ انصاری

آنکه از آباء سبع و امهات اربعه

دیر دیر آید چو او اندر جهانی زود رفت

عالمی کاین نه صدف را یکدر شهوار بود

کرد عالما یتیم و آن در منضود رفت

با هزاران هم و غم بعد از وفاتش گفتمی

روز عمر شیخ و تاریخ وفاتش شصت و هفت

۱۲۸۱



هدایا بدربار پادشاه سیام گسیل داشت. هیئت عبارت بودند از محمدحسین بیک که ایلچی و سفیر رسمی بود، ابراهیم بیک تحویلدار غلام خاصه، موسی بیک پیرزاده قورچی، و یکی از واقعه نویسان و دو نفر غلام و بیک توپچی و تفنگچی.

محمدحسین بیک که مردی کاردان و با تجربه بود با اعضاء سفارت او آخر ذیحجه ۱۰۹۷ از اصفهان حرکت کرد و بعد از چند روز به بندر عباس رسیدند در آنجا محمدحسین بیک مریش شد. برای معالجه او چند روز در بندر متوقف شدند و چون کشتی حاضر بود ایلچی و هیئت سفارت ناچار سوار کشتی شدند و برای انجام مأموریت خود حرکت کردند. روز بروز ناخوشی محمدحسین بیک شدت یافت و هرچه معالجه کردند مفید واقع نشد. پادشاه سیام جمعی را باستقبال آنان فرستاده بود از جمله دو نفر طبیب که یکی از اهل سیام و دیگری چینی بود. معالجات آنان هم اثری نبخشید تا آنکه محمدحسین بیک در محرم ۱۰۹۷ بمرض استسقا از این جهان درگذشت.

هیئت با استقبال کنندگان سیامی بقیه راه را طی کردند و همه جا بین راه مورد استقبال واقع شدند و پس از سه ماه و چند روز تحمل مشقت بسیار در دریا بمملکت سیام و پایتخت آن که شهر «ناو» بود رسیدند. در آنجا مورد استقبال فراوان ایرانیان مقیم آن کشور که نسبتاً زیاد بودند واقع شدند. برای پذیرائی آنان از طرف پادشاه خواجه حسنعلی وزیر که از اهل خراسان و بعد از آقا محمد استرآبادی و وزیر ایرانیان ساکن آنجا شده بود تعیین گردید و او قبلاً جهت ایلچی و همراهانش نزدیک دربار بطرح عمارات ایران منزلی خاص ساخته و باقالی و سوزنی و پرده مخمل و زربفت کارچین و کجرات تزئین کرده بود. بمحض ورود آنان را بدانجا برده مسکن داد.

نامه شاه سلیمان را با تشریفات خاص نزدیک دربار پادشاه سیام برده بر فراز مکانی بلند جای دادند و صندوقهای ارمغان و هدایای پادشاه ایران را دورتر مقابل آن گذاشتند.

وزیر و مشیر پادشاه سیام سابقاً آقا محمد استرآبادی بود و بیشتر امور مهم بدست ایرانیان انجام می یافت. چون آقا محمد وفات یافت پسران او پنهانی با برادر پادشاه رفت و آمد میکردند. بعضی از روی غرض بگوش پادشاه چنین رساندند که آنان سعی در برداشتن او و سلطنت برادرش دارند. پادشاه سیام هم آنان را دستگیر و حبس کرد و مردی عیسوی که سابقاً عملگی کشتی میکرد و در اندک وقتی قواعد و آداب مردم سیام را فرا گرفته بود محرم پادشاه شد. هنگام ورود ایلچی شاه سلیمان وی پادشاه گفته بود جمعی مردم ایران مدتیست در اینجا میباشند و ممکن است آمدن ایلچی پادشاه ایران تمهیدی برای جنگ و خلع پادشاه باشد.

پادشاه سیام که میخواست با استقبال نامه شاه سلیمان آید متوهم شده تغییر رأی داد و

۱ - این واقعه نویس که نام وی معلوم نیست سفرنامه خود را از آغاز حرکت تا هنگام مراجعت نوشته که شامل شرح آداب و رسوم و مذهب مردم سیام و وضع اقتصادی و سپاهی آن کشور و عقاید مردم و پادشاه و فوائد تاریخی دیگر میباشد.



بعد از سه روز وزیر عیسوی از زبان پادشاه کس فرستاده پرسید چه روز، نامه تقدیم شاه میکنند. ابراهیم بیک اظهار داشت هر وقت شاه تعیین فرماید، سپس گفتند بچه دستور اراده تقدیم نامه دارید. ابراهیم بیک گفت بدستور قدیم باید شاه نامه از دست ابراهیم بیک گرفته عزت و احترام کند. این پیغام بشاه سیام عرض شد و او بیش از پیش متوهم شده دستور داد تقدیم نامه بتأخیر افتد و از ایرانیان مقیم سیام کسی با اعضای سفارت رفت و آمد نکند.

پادشاه شخصی را برای تسلیت و اظهار تأسف از مرگ محمد حسین بیک که در راه وفات یافته بود نزد آنان فرستاد. سپس وزیر ایرانی از آنان مهمانی نمود. ابراهیم بیک عریضه‌ئی بوسیله وزیر پادشاه نوشت و مراتب حقیقت و یکرنگی خود و اعضای سفارت را بمرض پادشاه رساند و منظور و مقصود شاه سلیمان را از اعزام این هیئت خاطر نشان ساخت. پادشاه سیام دستور داد هیئت سفارت ازین خود کسی را که لایق انجام این خدمت است جای محمد حسین بیک انتخاب و معرفی نمایند. آنان هم ابراهیم بیک را تعیین کردند که وی سفیر و حامل تحف و هدایا و نامه شاه سلیمان باشد. پادشاه دریافت نامه را از دست ابراهیم بیک قبول نکرد و گفت چون اراده شکار دارم بیعت از مراجعت از شکار موکول کنند و خود بشکار رفت. در غیاب شاه پس از گفتگو چون در ایران معمول نبود که پادشاه مستقیماً نامه از دست سفیر بگیرد و بوسیله اعتمادالدوله نامه‌های سلاطین تقدیم پادشاه می‌شد مقرر گردید هنگام شرفیابی سفیر ایران نامه بدست وزیر بدهد تا او تقدیم شاه کند. پس از بیست روز که شاه از شکار مراجعت کرد روزی را تعیین کردند که ایلچی و همراهانش شرفیاب شوند و در آن روز هیئت با نظم و ترتیب سوار اسپهائی که با خود آورده بودند عازم دربار برای شرفیابی گردیدند.

در طول راه سپاهیان سیامی که زره بر تن داشتند و برای ستر عورت بلنگی اکتفا کرده بودند با پای برهنه بعضی بر فیل سوار و برخی پیاده طرفین راه صف کشیده بودند و جمع کثیری از مردم برای تماشا ایستاده بودند.

پس از رسیدن بدربار ظرفی طلا که بچواهر مزین شده بود با ابراهیم بیک دادند و او نامه شاه سلیمان را از مکانی که سابقاً گذاشته بود برداشته در آن قرارداد و با سایر همراهان بسمت عمارت تخت که مقر پادشاه بود رفتند. نزدیک در ورودی عمارت تخت که محل جلوس پادشاه سیام بود لکن آب و سنگی قرار داشت برای اینکه ارکان دولت و خدمتگاران پا برهنه که پای آنان ناپاک بود پای خود را شسته حضور شاه شرفیاب شوند. عمارت تخت از سطح زمین چند بله ارتفاع داشت و طول آن ده ذرع و عرضش شش و سطح آن از چوب پوشیده و دیوار آن بشنجرف و گل قرمز رنگ شده و خشتهای آن مطلا بود. تخت شاه مانند منبری پایه و از چوب و صور اهریمن ساخته و اطراف آن بکلی پوشیده و دارای ده دریچه طلا بود. شاه داخل آن روی فرش زربفت نشسته بود

---

۱- چنانکه از این سخن برمیآید سابقاً هم بین این دو کشور روابطی بوده و سفر رفت و آمد داشته‌اند.



و در مقابل تخت او هدایا را چیده بودند. وزراء و اعیان و خدمتگاران بر حسب رتبه و مقام رو بروی یکدیگر روی زمین خوابیده بودند و هر گاه شاه با آنان سخن داشت آنان را بتام میخواند و هر یک برخاسته انجام خدمت مینمود سپس بوضع پیش روی زمین در جای خود میخوابید.

برای هیئت مقابل تخت پادشاه سوزنی روی زمین گسترده بودند و بعد از تواضع و کرنش هیئت، دونفر از نزدیکان شاه برخاستند یکی ظرفی را که نامه شاه سلیمان در آن قرار داشت از دست ابراهیم بیک گرفت و دیگری ظرف مرصعی که دارای دسته‌ئی طلائی باندازه ارتفاع تخت شاه بود پیش آورد و این ظرفی بود که آنچه هنگام جلوس میخواستند پیادشاه بدهند در آن گذاشته باو میدادند. بنا باشاره مترجم ابراهیم بیک نامه را از طاس برداشته درون ظرف نهاد و پیش تخت برد. شاه سر از دریچه بیرون آورده نامه را از میان آن ظرف برداشته و بوسیده بتاج و چشم و سینه خود نزدیک کرد و کنار تخت گذاشت. سپس بوسیله یکی از امرا و مترجمین بآنان دستور نشستن داد و آنان در مقابل پادشاه نشستند.

پادشاه سیام بتصور اینکه ایران منحصر بخراسان میباشد بتوسط یکی از مترجمین از ابراهیم بیک پرسید پادشاه ایران هنگام حرکت شما بسلامتی در خراسان تشریف داشتند. ابراهیم بیک در جواب عرض کرد دارالسلطنه اصفهان مقر سلطنت است و هنگام حرکت پادشاه در اصفهان تشریف داشتند. سپس پادشاه پرسید پادشاه شما با کسی جنگ و نزاعی دارد. ابراهیم بیک گفت یکی از سرداران با سپاه فراوان با ذربایجان رهسپار شده و در آنجا توقف دارد. لکن مشخص نیست که بعداً بچه امر مأمور خواهد شد. آنگاه بآنان گفت فعلاً شما همین جا باشید هر وقت مقتضی باشد شمارا مرخص خواهیم کرد و تا کید کرد که اگر کاری داشتید بوزیر بگوئید که انجام دهد. بعد از آن در بچه بسته شد و مجلس پایان یافت و هیئت بهمان ترتیب که بدربار حضور شاه رفته بودند مراجعت کردند.

بعد از دوروز یوزباشیان و مترجمان آمده از طرف شاه آنان را بسیر و شکار فیل دعوت کردند و عصر همانروز ابراهیم بیک و همراهان بنا بدستور بخارج شهر رفتند و پس از شرفیابی سوار اسب شده برای شکار فیل حاضر شدند.

در شکار گاه شاه از ابراهیم بیک پرسید پیشکش هائی که توسط حاجی سلیم برای شاه سلیمان فرستادیم کدام یک مورد پسند واقع شد که باز بفرستیم. ابراهیم بیک عرض کرد بهترین ارمغان و تحفه نامه پادشاه بود که حکایت از صدق دوستی و اتحاد و صفای یگانهگی میکرد. سپس پادشاه اجازه شکار فیل داد و همه مشغول شکار شدند و بعد از شکار شاه و هیئت سفارت بشهر مراجعت کردند و پس از چند روز بافتخار آنان مهمانی



ترتیب دادند.

در این مهمانی برای ایلچی و سایر هیئت سفارت سوزنی انداخته و پستی گذاشته بودند و بعد از نشستن برای ابراهیم بیگ غلیان براق طلا باسینی طلا و جهت دیگران غلیان براق قره آوردند. عودسوز و کلاب پاش و چند شیشه کلاب در وسط مجلس نهاده بودند و بعد از صرف قهوه و چای سفره گسترده و چند قاب مر با و حلوا و زنجبیل پرورده و فرنی و شیر گرم و نارنج و نیشکر و پالوده روی سفره چیده شد و پنجاه قاب چینی طعام که روی همه سرپوش قرار داده بودند در سفره گذاشته بعد تقسیم کردند و پس از صرف غذا و شکر خداوند و دعای پادشاه سیام و ایران برخاستند و حاجی حسنعلی وزیر که این مهمانی را ترتیب داده بود آنانرا بمنزل رسانید. خلاصه تا وقتی که هیئت سفارت در شهر نانو بودند بیشتر اوقات آنان بمهمانی و شکار صرف میشد.

یکی از روزها که حاجی حسنعلی بنا بحکم پادشاه آنانرا بشکار گاو کوهی دعوت کرد عقیده ابراهیم بیگ را برای ماندن یا بازگشت پرسید و چون وی بیازگشت راضی بود بعرض شاه رساند و شاه بآنان اجازه بازگشت داد. بعد از چند روز حاجی حسنعلی باتفاق عده می جهت ابراهیم بیگ و سایر اعضاء سفارت بفرخور حال و مقام ارمغان هائی آورده تحویل داد.

پادشاه برای آخرین دفعه روزی ایلچی و همراهان او را بسبر و شکار جر که دعوت کرد و از آنان در شکار گاه پذیرائی گرمی بعمل آورد و پس از تفقد و مهربانی و پیغام دوستی و یکجبهتی برای شاه سلیمان و بعضی صحبتها راجع بارسال ارمغان هیئت را خود مستقیماً اجازه بازگشت داد و پس از مراجعت روزی برای تودیع تعیین کرد و در آن روز پادشاه مانند روزیکه هیئت را برای تقدیم نامه شاه سلیمان پذیرفته بود بر تخت جلوس کرد و جواب نامه شاه را که قبلاً تهیه کرده بودند در ظرف مرصع گذاشته پیش آوردند و در ظرف طلا نهاده با ابراهیم بیگ دادند. بعد از آن پادشاه سیام دعای دولت شاه سلیمان گفت و اظهار اخلاص نمود و در پیچه تخت بسته شد. بعد از مرخصی از حضور پادشاه ایلچی نامه را بعمارتی که خارج از آنجا بود آورده در مکان مرتفعی گذاشت که وقت حرکت آمده با تشریفات برداشته بایران بیاورد.

برای بازگشت سفیر و همراهانش چون کشتی در سواحل مملکت سیام نبود کشتی که عازم بندر سورت بود بدون رضایت ناخدای آن کرایه کرده بودند. بعد از چند روز آنان را بمکانی که نامه را آنجا گذاشته بودند بردند و نامه پادشاه را برداشته در میان

---

۱- در اینجا نویسنده سفرنامه میگوید اطعمه و اغذیه مردم سیام غیر متعارف میباشد و آنان وقوفی از الکل و شرب و تکلفات رسمی ندارند و هیچیک از آنان طریق بختن و خوردن و نشستن و برخاستن نمیدانند و پادشاه آنجا چون از طفولیت با مردم ایران آمیزش داشته و از غذاهای آنان خورده لذا طبایخ مسلمان از هندوستان آورده که برای او طبخ میکند ولی دیگران از آداب و رسوم مجلس آرائی بکلی عاری هستند. بهمین جهت آن روز انجام امور مهمانی را بعهده خدمتگزاران ایرانی گذاشته بودند.



## اوضاع ایران در قرن نوزدهم

۱۷

### تمایل محمدشاه بعلم و ادب و مسلك تصوف

سیف الدین علی بن محمد جعفر استرآبادی در تاریخ خود بنام آئینه جهان نما<sup>۱</sup> ضمن وقایع سلطنت محمدشاه قاجار مینویسد که پادشاهی بود با علم و دانش و بدرویشان و صوفیان توجهی خاص داشت ولی از دائره انصاف خارج نمیشد. از محاسن اخلاقی حکایتها دارم و در اینجا حکایتی نقل میکنم: روزی مرحوم پدرم بر منبر در اطراف بندگی خدا فرمود که امیرالمؤمنین (ع) بوسیله بندگی بآن مقام عالی نائل شد والا آن جناب هم یکی از بندگانست. جمعی مفسدان که از ارکان دین و دولت بودند بعرض شاه رسانیدند که فلان امروز میگفت امیرالمؤمنین (ع) مثل سایر افراد است نهایت امر آنکه آنجناب پیش از دیگران خدا را عبادت کرده است و اشرف و افضل از دیگران شده است. شاه بر آشفت و برای پدرم پیغام داد که این چه عداوت است با امیرمومنان (ع)

صندوقچه‌ای گذاشتند و صندوقچه را حاجی حسنعلی وزیر و ابراهیم بیگ مهر نمودند. سپس وزرا و اعیان آنرا برداشته و هیئت را مشایعت کرده بکشتی رساندند و هیئت روزیست و دوم شهر صفر ۱۰۹۸ از شهر نوابشخت سیام بسمت ایران حرکت کردند. اعضای سفارت هنگام حرکت اسبهای خود را فروخته بودند. بنابراین با خود جز صندوقهای تحف چیز دیگر نداشتند.

ناخدای کشتی چون اجازه مسافرت به بندر دیگر جز سورت را نداشت بدون آنکه بکسی مطلبی بگوید هیئت را مستقیماً به بندر سورت و سواحل هندوستان برد. نزدیک بندر سورت کشتی آنان گرفتار دزدان دریائی شد و شبی تا صبح بین آنان جنگ برقرار بود و عده‌ای از عملجات کشتی آنان کشته شدند. آخر دزدان تاب مقاومت نیاورده فرار کردند.

در بندر سورت چون مردم از ورود هیئت اطلاع پیدا کردند از آنان استقبال و برای حرکت آنها بسمت ایران کشتی بزرگ مجهزی فراهم کردند. و آنانرا در جمادی الثانی ۱۰۹۹ بسمت ایران حرکت دادند. در دریا دگر بار کشتی آنان گرفتار دزدان شد ولی چون باد نوزید دزدان نتوانستند بکشتی آنان راه یابند و بعد از جنگ وجدال سخت و تیراندازی فراوان از دست دزدان نجات یافتند.

بالاخره این هیئت پس از هفت ماه سرگردانی در دریا اواخر سال ۱۰۹۹ بایران رسیدند.

۱ - شرح حکایت فوق تلخیص از نسخه خطی است که نزد نگارنده میباشد